

دغدغه‌های یک آموزگار

بوی عیدی، بوی توپ بوی کاغذرنگی!



◀ **محمدرضا نیک‌نژاد**

● در شرایط کنونی کمی دشوار است از نوروز و بهار و نو-به نوشدن روزگار سخن گفت؛ در روزهایی که بخش بزرگی از جامعه درگیر بیماری یا دست‌کم هراس از آن هستند؛ در روزهایی که آمارهای رسمی و غیررسمی از درگذشت روزانه گروهی از هم‌وطنان حکایت دارد و از آن دردناک‌تر، جان‌باختن کسانی که خود باید پاسانان جان و تن شهروندان باشند؛ دکترها و پرستاران و کادر درمانی عزیزی که مانند برگ خزان در پای بیماران خود بر زمین می‌ریزند و داغی دوچندان بر دل جامعه می‌نشانند. آری دشوار است از کوبیدن شیشه غم به سنگ سخن‌گفتن. چراکه چند هفته‌ای، نه! چند ماهی است که هفت‌رتنگش شده است هفتاد و چه بسا هفتصد رنگ! آبان بود یا دی؟! از افزایش بهای بنزین آغاز شد یا از هواپیمای اوکراینی یا از جان‌باختگان کرمان؟! حساسی از دستان خارج شده! نمی‌دانم این همه مصیبت ناشی از بدشانسی ماست یا پیامد بی‌برنامگی و بی‌تدبیری و باری به‌هرجهت، در جهان پیچیده و پرحادثه کنونی؟! برای ما ایرانیان نوروز همیشه چیز دیگری بوده، نوروز باستانی، رستاخیز طبیعت، نفس‌کشیدن زمین و سرزندگی و شادی و سبزی و طراوت و... اما این روزها به جای بوی عیدی، بوی توپ، بوی کاغذرنگی، بوی الکل و بوی ضدعفونی‌کننده‌های گران و گاه تقلبی حس می‌شود و... آه! هر چه تلاش می‌کنم از تلخی فاصله بگیرم، نمی‌شود!

این روزها برای ما معلمان نیز تجربه‌ای تازه در حال رخ‌دادن است؛ تجربه آموزش‌های مجازی؛ چندبازی به مدرسه رفتن و در کلاس و بدون بچه‌های سرزنده و جوان، جلوی دوربین ایستادن و درس‌دادن هم تجربه‌ای است تازه اما بی‌روح!



گرچه این هم چندان به‌دور از گرفتاری نبوده و نیست، به‌ویژه نبود امکانات و زیرساخت‌های ضروری برای چنین آموزش‌هایی. نمی‌دانم کسی یادش هست یا نه! روزگاری در دولت معجره هزاره سوم، وزیری آمد و سخن از مدرسه‌های هوشمند راند. چند هفته‌ای طول نکشید که مدیران به سفارش مقام‌های ارشد، تک‌کلاس‌هایی از مدرسه را با پرده‌های زیبا و یک دستگاه رایانه و یک میز و صندلی شیک بزرگ کردند و دسته دسته خانواده‌ها را به مدرسه کشاندند و با نشان‌دادن در باغ سبز، دست در جیبشان کردند و وعده دادند که از شما چه پنهان قرار است همه کلاس‌های مدرسه چنین شود! اما وعده و وعیده همان و هوشمندی مدرسه‌ها هم همان! اما درد اصلی جای دیگری است! در روزهایی که بسیاری از مدیران و معلمان خود را به در و دیوار می‌زنند تا آموزش نفس‌زنان به کار خود ادامه دهد، گروهی شیرپاک‌خورده بخش‌نامه صادر می‌کنند و مدرسه‌ها را از بهره‌گرفتن از پیام‌رسان‌های خارجی منع می‌کنند! کدام پیام‌رسان داخلی؟! واقعا انصاف هم چیز خوبی است! آخر کسی نیست شعر باطاهر را برایشان بخواند که: فلک در قصد آزارم چرای/ کلم ک نرستی خرم چرای. ته که بازی ز دوشم بر نداری/ میان بار سربارم چرای...

بگذریم! واپسین روزهای سال نحس ۹۸ هستیم و سال نو در راه است. دشوار است امیدوارانه سخن‌گفتن و نوشتن اما انسان ناچار به امید است. امیدواریم نخستین خبر خوش سال نو خبر تهیه دارو و واکسن برای کرونا باشد. امیدوارم از نخستین خبر این باشد که دیگر مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها هم نگران نباشند؛ ویروس به این ارزشمندترین موجودات جهان آسیب نخواهد رساند. امیدوارم کار و کاسبی مردم رونق بگیرد و نوروز برای همه بر از تندرستی و برکت و پول شود و... با اینا زمستونو سر می‌کنم/ با اینا خستگی مو در می‌کنم!

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۹۸ • ۲۰ رجب ۱۴۴۱ • ۱۵ مارس ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۷۰ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ • اذان مغرب ۱۸:۳۰ • اذان صبح فردا ۴:۵۰ • طلوع آفتاب ۶:۱۳

روزنفر۱



کارتون خواب

◀ **ماریلنا ناردی**



اتفاق

کرونا و آیین سوگ

جابر تواضعی

و عزاداری؛ چیزی شبیه شروه‌خوانی‌های جنوب که «اندوه» که داستان عمر من است و اگر قرار باشد فقط یک داستان کوتاه به دیگران پیشنهاد کنم، قطعا همین داستان را معرفی می‌کنم. داستان یک سورجی است که پسرش مرده و هیچ کس را ندارد که درش را با او قسمت کند. بقیه‌اش را خودتان بروید بخوانید. اما داستان به چیزی اشاره می‌کند که در روان‌شناسی به اسم روان‌شناسی سوگ شناخته می‌شود.

روان‌شناسی سوگ به شناسایی مراحل مختلفی می‌پردازد که فرد داغ‌دیده با آن روبه‌رو می‌شود و روش‌هایی که برای حل این مشکل وجود دارد. به نظرم حالات فرد داغ‌دیده کم‌وبیش شبیه بیمار است. وقتی بیماریم، دوست داریم ضمن استراحت آه و ناله کنیم و نوازش بگیریم. وقتی داغداریم، دوست داریم دیگران دوروبرمان باشند و به ما تسلیت بگویند تا جای خالی متوفی را کمتر حس کنیم. والا این مراسم‌های ریزودرشت به حال مرحوم بیچاره که تأثیری ندارد. در رزانه‌بم چیزهایی دیدم که نمی‌دانم چرا هنوز از نوشتن همه‌شان در قالب یک نوشته مستقل فرار می‌کنم. اما یکی‌اش همین کمبود آیین سوگ بود. مردمی که باید بی‌وقفه عزیزان‌شان را به خاک می‌سپردند و وقت و شرایط و امکاناتی برای برگزاری آیین‌های متداول عزاداری عزیزان‌شان را نداشتند. این تصویر هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شود؛ چند مرد و زن با ظرف خرما جلوی خانه که نه، بقایای چیزی که قبلا اسمش خانه بود، ایستاده بودند. ما را که دیدند، خرما تعارف و شروع کردند به نوحه‌خوانی

پیشخوان

پوشش فقر و فقرا در رسانه‌ها منتشر شده است. در ماه‌های اخیر، به‌ویژه پس از حوادث آبان ۹۸، رسانه‌های زیادی سراغ تهیه گزارش از حاشیه‌نشین‌ها و افراد فقیر و آسیب‌پذیر رفتند و چنین مطلبی می‌تواند برای گزارشگران این حوزه راهگشا باشد. در این شماره، گزارشی درباره رسانه‌های محلی در سیستان و بلوچستان منتشر شده است و همچنین یادداشتی درباره اینکه نزدیکی بیش از حد روزنامه‌نگاران به حوزه‌های خبری‌شان می‌تواند چه آسیب‌هایی داشته باشد. گزارش مفصلی از تحلیل محتوای عملکرد رسانه‌ها در وقایع آبان‌ماه ۹۸ که کاری از انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران بوده، از دیگر مطالب این شماره است. در این شماره چند کتاب از ادبیات کلاسیک جهان که به فارسی ترجمه شده‌اند

عبدالرحمن نجل‌رحیم مغز پژوّه

این روزها ما سخت گرفتار شیوع ویروس «تاج»-دار «هاله»-داری هستیم که می‌خواهد راه تنفس و حیات ما را ببندد و مغز ما را از کار بیندازد. شیوع این ویروس، یعنی «کرونا»، در سطحی جهانی به‌ویژه در کشور ما چون دشمن غریبه‌ای در میان موجودات ریز روی زمین است که برای بقا نیاز به بدن موجودات پرسلولی دیگر دارد. این ویروس در گردش درون طبیعت خود، هم‌اکنون راهی به درون بدن انسان اجتماعی و آگاه پیدا کرده و پنهان از نظر، موزیانه در جان ما نفوذ می‌کند و دیکتاتورمآبانه سلول‌های بدن ازجمله ریه ما را وادار به ساختن تشکیلاتی پروتئینی دارای تاج یا هاله می‌کند. درحالی‌که سلول‌های بدن ما برای زندگی در کنار یکدیگر احتیاج به تاج و هاله ندارند، اما این ویروس خودمدارانه برای تکثیر خود سلول‌های بدن ما را به چنین کاری وامی‌دارد و چون هر نظام خودکام‌های در هر سطح، از طبیعت گرفته تا جامعه و سیاست، تاج یا هاله خود را تکثیر می‌کند. شیوع این ویروس و روش‌های مقابله با آن تاکنون نشان‌دهنده غافلگیری همراه با سراسیمگی نظام‌های بهداشتی ناآگام‌دار در سرتاسر جهان است که بر پایه نظام‌های سرمایه‌داری و بر محور منفعت‌جویی‌های بخش خصوصی بنا شده است؛ آن نظام‌هایی که از اصول طب تقلیل‌گرا، فردگرا، جامعه‌گریز و دوگانه‌پندار بنا بر اصل جدایی بدن از ذهن بنا شده است. از طرف دیگر در این نظام‌ها، هر پیشرفتی در امر سلامت انسان به‌طریقی وابسته به توسعه ارکان نظامی‌گری شده است. بدیهی است که این شرایط در کشور‌های حاشیه‌ای و توسعه‌نیافته وضعی وخیم‌تر و ناپس‌امان‌تر دارد. به همین دلیل ساده هزینه‌بری در مقابله با شیوع این ویروس، آخرین نسخه‌ای که برای شهروندان در جوامع امروز پیچیده می‌شود، دوری از یکدیگر، جمع‌گریزی، دیگرتر‌سی و خود را در سلول تنهایی خود زندانی‌کردن برای مبتلانشدن است. بنابراین عجیب نیست که حبس خانگی و به نوعی حبس انفرادی خودخواسته، نوعی توصیه بهداشتی شایع برای مبارزه با شیوع ویروس در سرتاسر جهان باشد، زیرا این روش هزینه‌های کمتری برای حکومت‌های حامی سرمایه جهانی دربر دارد. این افراد هستند که هزینه سلامت خود را باید با طب خاطر و دواطلبانه بپردازند و سراسیمه فروشگاه‌ها را از اجناس بهداشتی خالی کنند. این روش باعث می‌شود هزینه‌های عمومی حکومت‌ها بالا نرود و بودجه‌های هنگفت اختصاص‌یافته برای مصارف نظامی‌گری و اقتدارجویی، صرف حفظ بهداشت عمومی نشود. فراموش نکنیم که طبق پژوهش‌های جدید، می‌دانیم

از میدان زندگی تا زندان خانگی



که مغز فرهنگی-اجتماعی-سیاسی انسان، با در کنار یکدیگر بودن و در جمع ماندن است که پرورش و رشد پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، مغز ما در تنهایی پژمرده، افسرده، تنش‌زده و هراسان می‌شود و از عهده کارهای مهم خود در حفظ بدن در اجتماع برنمی‌آید. بنا بر پژوهش‌ها، چنین مغزهایی که به هر علتی تنها بماندند، یعنی از میدان زندگی به دور افتند و در حبس انفرادی یا خانگی قرار گیرند، نظام ایمنی بدنشان نیز ناتوان می‌شود و قادر به شناسایی و مقابله پیچیده و سخت با ویروس‌های غریبه‌ای چون کرونا نخواهند بود. سؤال این است؛ حال که گرفتار در چنین شرایطی شده‌ایم و باید نظام ایمنی خود را در حبس خانگی سرپا و آماده نگه داریم، چه باید بکنیم؟ در این شرایط چاره‌ای نیست که قوه‌تخیل (ایماژیناسیون) مغز خود را بالا ببریم و به صورت خیالی خود را در میان دیگران احساس کنیم و با این احساسات برانگیخته از تنهانبودن خیالی، نظام ایمنی بدن خود را تقویت کنیم. بدیهی است که خیال آسوده، تغذیه خوب و خواب مناسب لازمه کار است. اضطراب، تشویش، نگرانی و هراس ناشی از مسائل خانوادگی، اجتماعی و سیاسی از راه مغز به سیستم دفاعی ما آسیب می‌زند. اگر فرصت باشد، باید به هنرهای مورد علاقه خود پناه برد که امکان با دیگری بودن در تنهایی اجباری را فراهم می‌کند. حرکات و کنش‌های موزون همراه با ریتم و ملودی و به‌کارگیری مهارت‌های ورزشی، حتی در سلول تنهایی خود را نباید از یاد برد. تکرار این کنش‌های اجتماعی حتی در خلوت نیز از اثرات مضر تنهایی مغز می‌کاهد. از روش‌های پناه به باورهای خرافی پرهیزند که بریدن از دنیای چاره‌جویان زنده و خلق زمینی و تسلیم‌شدن به چنین ایده‌هایی مضر است. شیوع این ویروس و عواقب همه‌جانبه حاصل از آن در جوامع انسانی، شاید هشداری باشد برای همه ما که افسانه تافته جدابافته بودن انسان از موجودات دیگر روی زمین را باور نکنیم. بیولوژی را جدا از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و کلیت فرهنگ انسانی ندانیم. ولی واقعیت این است که ما انسان‌های دارای مغز-اجتماعی و آگاه، به‌مدت طولانی نمی‌توانیم در سلول تنهایی خود، در حبس خانگی یا انفرادی بمانیم. چاره‌جویی واقعی، مبارزه برای راهی است. باید با کمک علم، دانش و تدبیر مؤثر در اقدامی جهانی، بدن‌مان را واداریم کاری کند که ویروس کرونا، تاج و هاله‌اش را از سر بردارد و دوستانه با دستگاه ایمنی بدن انسان‌های روی زمین، بنشیند و در بازی شطرنج ژنتیکی و اپی‌ژنتیکی، به نتیجه مساوی به نفع طرفین رضایت دهد. ما انسان‌های زمین چاره‌ای نداریم جز اینکه از سطح مولکولی تا سطح فردی-اجتماعی-فرهنگی و سیاسی، دشمن‌های خود را به دوستان‌مان تبدیل کنیم. با چنین ایدئالی می‌توانیم قدم در راهی بگذاریم که ما را در جامعه‌ای جهانی به درجه بالاتری از آزادی و برابری برساند.

تلنگر

نوروز و ترویج مهربانی اجتماعی

مسئولیت‌پذیر باشیم که زندگی اجتماعی بدون توجه و تعامل با دیگران معنی نخواهد داشت و اصالت ما در این است که در زندگی، تا می‌توانیم زیبایی‌یافت‌رینیم و از زیبایی‌ها لذت ببریم که رفتار مسئولانه خود نوعی آفرینش زیبایی است و نیکی کنیم چراکه به‌قول حافظ شیرازی: ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون/ نیکی به جای یارار فرصت شمار بار. در طول زندگی آموختیم که با وجود مشکلات، هنوز هم باید «عطر شمع‌دانی‌ها را بوئید» و امید داشت چراکه باور داریم هیچ چیز در دنیا دائمی نیست، حتی مشکلات. به همین دلیل برای «به‌زیستن اجتماعی» که هدف نهایی مسدک‌داری اجتماعی است، لازم است ابتدا از خودمان شروع کنیم. پس بیاییم نور باشیم و بهار، چراکه «نور» حتی اگر به قدر روزنه‌ای باشد، باز هم لشکر سیاهی را می‌درد و «بهار»، هزاران رملستان را سرسبز می‌کند. به همین دلیل «عید نوروز» نه فقط چند روز از یک سال که حامل پیام مهربانی، دوستی، نشاط، صلح و سرزندگی است. به‌قول مولانا: موج‌های صلح بر هم می‌زند/اکنیه‌ها از سینه‌ها بر می‌کند/ موج‌های جنگ بر شکل دگر/ مهرها را می‌کند زیر و زبر.

بیاییم در این بهار به‌قول سعدی شیراز، «درخت دوستی بنشانیم تا کام دل به بار آید» و درستان هم را به‌گرمی بفشاریم تا خشونت جایی نداشته باشد. همان‌گونه که «گاندی» معتقد بود «با انگشتان گرده‌کرده نمی‌توان دست کسی را فشرد». بیاییم هنگامی که عطر «یا مقلب‌القلوب» به مشام می‌رسد و «یا محول‌الحول» آغاز دیگری را نوید می‌دهد، از خدای مهربان بخوایم که گفتار و کردارمان را بر مبنای «اخلاق» قرار دهد که ضعف آن تهدیدی جدی برای روابط انسانی است و وجودش فرصت. همچنین بخوایم که کمک کند تا حال همه مردم ایران در این شرایط خوب خوب خوب شود که این زندگی با بحران‌های مختلف طبیعی و بهداشتی و مستمر در سال‌های اخیر، حق این مردم مهربان نیست. فرارسیدن عید نوروز را به شما و خانواده محترم و جامعه مددکاری اجتماعی ایران که امسال هم روزهای ملی و جهانی مددکاری اجتماعی به عید نوروز گره خورده است، تبریک گفته و بهترین‌ها را برای همه آرزو می‌کنم.

تجربه من

حرفه‌ای ۳۵ساله

کوروش احمدی

● آنچه می‌خوانید شرحی است درباره من و چرایی، چگونگی و مضامین و مشکلات نوشتن که به پیشنهاد «شرق» نوشته‌ام. درباره اینکه چرا می‌نویسم، فکر می‌کنم پاسخ اسماعیل فصیح، رمان‌نویس شهیر ایرانی، به سؤالی مشابه در مصاحبه‌ای نادر با فصلنامه گفت‌وگو شاید حدود ۲۵ سال پیش وصف حال من نیز باشد. وی در پاسخ به این سؤال به انگلیسی که بسیار بر آن مسلط بود، گفت: compulsive reader has: no choice but to be compulsive writer. که معادل فارسی تقریبی آن می‌شود: کسی که در خود اجبار به خواندن حس می‌کند، به ناچار حس اجبار به نوشتن هم دارد. وی توضیح داد که در جریان خواندن بسیار همیشه تم یا موضوعی در ذهن او شکل می‌گیرد و این مانند گیرکردن چیزی در گلو است که چاره‌ای جز خارج‌کردن آن نیست. بی‌شک، کسی که زیاد می‌خواند، زیاد هم در معرض روندها، تحولات، اندیشه‌ها و تجربه‌های تاریخی نیز قرار می‌گیرد و اغلب در ذهن خود او نیز ایده‌ای شکل می‌گیرد، این ایده به طرخی و چارچوبی تبدیل می‌شود و اینجا است که چاره‌ای جز به روی کاغذآوردن آن نیست. درست مانند بسیاری که تلویزیون می‌بینند و گهگاه در ذهن خود یا در صدای بلند با گوینده بگویم‌گو می‌کنند. ضمن اینکه ز یادخواندن معمولا می‌تواند موجب روانی در نوشتن هم شود. از یک جهت البته من به قول فرانسوی‌ها یک آوانتاژ یا امتیاز هم داشته‌ام و آن اینکه کار من در حرفه دیپلماسی به مدت حدود ۳۵ سال هم مرا ناچار از خواندن کرده و هم به طور مستقیم در معرض تجربیات ملت‌های مختلف قرار داده است. با اقامت در کشورهای مختلف



مانند فرانسه (به عنوان دانشجو)، پاکستان، کانادا، سوئیس و آمریکا به‌عنوان دیپلمات علاوه بر انجام وظایف روزمره فرصت فراخی برای دقیق‌شدن در نحوه زندگی مردم و نحوه اداره این جوامع و سازماندهی امور نیز داشته‌ام؛ فرصتی که مشکل می‌توان به شکلی دیگر داشت.

چگونه‌نوشتن من و مضامینی که انتخاب می‌کنم، هنوز تا حد زیادی تحت تأثیر حرفه‌ای است که ۳۵ سال عمر را در آن صرف کردم. یک دیپلمات باید ببیند مهم‌ترین تحول روز در هر حوزه از نظر منافع ملی کشورش چیست و آن را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد. به همین دلیل و نیز به این‌خاطر که حدود چهار سال نزد سازمان بهداشت جهانی کار کرده‌ام، طی چند هفته گذشته عمدتاً درباره کرونا نوشته‌ام، چون فکر می‌کنم این موضوع با فاصله زیاد از دیگر موضوعات در صدر اولویت‌های کشور قرار دارد. همچنین دیپلمات در گزارش تحولات به ساختاری که برای آن کار می‌کند، باید مطلقاً واقع‌بین باشد، تخته‌بند فکت‌ها و واقعیات عینی باشد و ذهنیات و پیش‌داوری‌های خود را در امور دخالت ندهد. فقط در این صورت است که او می‌تواند تصویری روشن و واقعی و عینی و دست‌کاری‌نشده به سیاست‌مدارانی دهد که وظیفه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری دارند. اینها اصولی است که فکر می‌کنم روزنامه‌نویسی هم باید در چارچوب آن انجام شود. با این تفاوت که روزنامه‌نویسان در دست بازتری می‌تواند تحولات را تحلیل کند؛ چراکه مطالب او زیر نام خودش انتشار می‌یابد و فقط خود او پاسخ‌گوی نوشته‌هایش است. اما تحلیل همچنان باید مبتنی بر فکت‌ها و واقعیت‌های عینی باشد و نتیجه‌گیری مستند، مستدل و منطقی؛ نه اینکه قلم اجازه یابد تا در ذهنیات و توهمات به جولان در آید.درباره مشکلات نوشتن، اغلب کسانی که «دستی در این کار دارند، موافق‌اند روزنامه‌نویسی در ایران اغلب مانند پندبازی روی یک طاب باریک است. حاشیه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی در ایران بسیار بیشتر از دیگر کشورهایی است که در آنها زیسته‌ام. در اینجا مراد فقط خطوط رسمی یا نقش گروه‌های فشار و نگرانی‌های صاحبان رسانه نیست، بلکه اقشار مختلف نیز گاهی در عمل خط قرمزهایی دارند که عبور از آنها نیز کم درسرساز نیست. البته نوشتن در چنین چارچوبی این امتیاز را نیز دارد که یک روزنامه‌نگار در صورتی که پشتکار داشته باشد، به‌ناچار و در عمل به پندبازی ماهر و تمام‌عیار تبدیل می‌شود که روزنامه‌نگاران فرنگی به گرد او هم نخواهند رسید.